

دنیا پس از ۱۱ سپتامبر

بخش اول: جنگ تروریستها

منصور حکمت

دو قطب ارتجاعی

جنایت تروریستی هولناک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ علیه بشریت و کشتار هزاران نفر از مردم بیدفاع در آمریکا، جهان را در آستانه یکی از تاریک ترین و خونبار ترین دوره های تاریخ معاصر قرار داده است. آنچه هیات حاکمه آمریکا به آن جنگ جهانی علیه تروریسم اطلاق میکند، در حقیقت ورود دنیا به فاز جدید و ویرانسازی در جنگ جهانی تروریستهاست.

در دو سوی این کشمکش ضد بشری، دو ارودی اصلی تروریسم بین المللی قرار گرفته اند که مهر خونین خود را به زندگی دو نسل از مردم جهان ما کوبیده اند. در یک قطب، عظیم ترین ماشین تروریسم دولتی و ارباب و باج خوری بین المللی ایستاده است. متشکل از هیات حاکمه و دولت آمریکا، تنها نیرویی که سلاح اتمی علیه انسان بکار برده و صدها هزار مردم بیخبر و بیگناه هیروشیما و ناکازاکی را در ظرف چند ثانیه خاکستر کرده است، میلیونها نفر را در ویتنام بقتل رسانده و سرزمینشان را با بمباران شیمیایی برای سالها سوزانده و بیمصرف کرده است. ناتو و ائتلافهای دولتهای غربی که از عراق تا یوگسلاوی خانه و مدرسه و بیمارستان مردم را بر سرشان خراب کرده اند و نان و داروی میلیونها کودک را گروگان گرفته اند. بورژوازی و دولت اسرائیل، که اشغال میکند، تصرف میکند، کشتار میکند، محروم میکند. اینها به اردوگاههای آوارگان بمب و راکت میزنند و به کودکان دهساله پناه گرفته در آغوش پدر و در صف مدرسه شلیک میکنند. از هیروشیما و ویتنام تا گرانادا و عراق، از میدانهای تیرباران در اندونزی و شیلی تا قتلگاههای فلسطین، کارنامه و پرونده این قطب جهانی تروریسم دولتی و قدر قدرتی امپریالیستی، عیان و غیر قابل انکار جلوی چشم جهانیان است.

در قطب مقابل، تروریسم اسلامی و جنبش ارتجاعی و کثیف اسلام سیاسی قرار گرفته است. اینها که زمانی خود دست پرورده و مخلوق آمریکا و غرب در جنگ سرد و ابزار سازماندهی ارتجاع بومی علیه چپ در جوامع خاورمیانه بوده اند، اکنون به یک قطب فعال تروریسم بین المللی و یک پای جنگ قدرت بورژوازی در خاورمیانه بدل شده اند. تاریخ ضد انسانی اسلام سیاسی، از ایران و افغانستان و پاکستان، تا الجزایر و فلسطین لیست طویلی از نسل کشی ها و جنایات تکان دهنده را در بر میگیرد. از کشتارهای دولتی و شبه دولتی در ایران و افغانستان، تا جنایات روزمره گروههای ترور اسلامی در اسرائیل و الجزایر و قلب اروپا و آمریکا، از سرکوب خونین مخالفان فکری و سیاسی، تا حاکم کردن قوانین ارتجاعی و ضد بشری اسلامی بر مردم و بویژه بر زنان، از سر بریدن ها و دست بردنهای شرعی، تا بمبگذاری و قتل عام در اتوبوسها و کافه ها و دیسکوتک ها، اقلام کارنامه این مرتجعین است.

اکنون، قرار است این جدال صدها هزار و چه بسا میلیونها نفر دیگر را، فردا در افغانستان و پس فردا در هر

گوشه دیگر جهان، قربانی بگیرد. باید جلوی این ایستاد.

پروپاگاندا جنگی:

به موازات این صفتبندی نظامی، صفتبندی ایدئولوژیکی و تبلیغاتی دو اردوگاه را شاهدیم. شکافتن و در هم کوبیدن این دیوار تبلیغاتی و بیرون کشیدن حقیقت از پس موج عظیم ریاکاری و دروغ که که جهان را در کام خود فرو خواهد برد شرط اول سازماندهی یک صف مستقل، از بشریت آزادیخواه، در برابر جنگ جهانی تروریست‌هاست. پرچم افراطیون در دو اردوگاه از دور پیدا و قابل تشخیص است. دنیای پیچیده امروز دیگر اقبال چندانی به این افکار نخراشیده نشان نمیدهد. پرچم چرخانی و جینگوئیسم آمریکایی و غربی، راسیسم، چرندیات "نبرد تمدنها" و نظایر اینها تنها در حاشیه ای در جامعه غربی نفوذ پیدا میکنند. سران آمریکا و دولتها و مدیای غربی خود واقفند که این افکار و مواضع خام و بدوی نمیتواند چهارچوب ایدئولوژیک و تبلیغاتی جدالی را بسازد که به آن پای گذاشته اند. در قطب مقابل نیز ایده جهاد اسلامی، خون ریختن بلاتبعیض چه در راه خدا و مکتب، چه برای "آزادی قدس" و رهایی سرزمین اسلام از چنگال صهیونیسم و امپریالیسم خونخوار جهانی، عمدتاً فقط در صفوف خود افراطیون و فعالین اسلام سیاسی برد دارد و توده مردم در جامعه امروزی در پهنه خاورمیانه را بسیج نمیکند. جدال تبلیغاتی و نبرد ایدئولوژیکی ناظر به کشمکش نظامی خونینی که در راه است نمیتواند بر این تبیین های آشکارا افراطی، سکتاریستی و خام متکی شود. آنچه نهایتاً میتواند توده های وسیع مردم در غرب و در خاورمیانه را به کام این جنگ بکشد و در کنار طرفین این مخاصمه ارتجاعی قرار بدهد، این افکار بدوی نیست، بلکه تبیینها و توجیهاات به مراتب ظریف تری است که تا همینجا شاهد رشد سریع آن بوده ایم.

در فرمول غربی ها، علیرغم ژستهای ششلول بندانه بوش، "بشریت متمدن" در برابر آفت تروریسم قرار گرفته است. آمریکا رهبر این صف مدنیت تصویر میشود. هدف خنثی کردن تروریسم و به عدالت سپردن تروریست‌هاست. مساله ظاهراً به مراتب از حمله به عراق و بمباران بلغراد سر راست تر است. چه کسی میتواند بر "آمریکا" در سیاست نظامی اش خرده بگیرد وقتی ۶۰۰۰ نفر از "مردمش" را با چنان قساوتی کشتند؟ چه چیز بدیهی تر اقدام نظامی دولت آمریکا برای کوبیدن این تروریسم و مصون کردن "شهروندانش"، و بلکه مردم جهان، از جنایات بعدی ای است که میتواند در راه باشد؟ برای حضور در باشگاه "بشریت متمدن" شرط قومی و نژادی و مذهبی نگذاشته اند. متقاضیان کفایت با هر رنگ و قیافه و دین و سابقه ای فقط فرم حمایت از آمریکا را پر کنند. پروپاگاندا جنگی این بار قرار نیست نژادی، قومی، مذهبی، و حتی سیاسی باشد. بحث حفظ جریان نفت، دفاع از دموکراسی در عربستان سعودی و پس دادن کویت به شیوخش نیست. اگر ارتش آمریکا بار دیگر برای تکرار آنچه پیش از این بارها کرده است زره به تن میکنند، گویا برای دفاع از حق حیات است، دفاع از حق سفر، از حق منفجر نشدن انسانها در گوشه خانه و خیابانشان. جنایت ۱۱ سپتامبر، قوی ترین چهارچوب ایدئولوژیکی و تبلیغاتی تاکنونی را برای دخالتگری نظامی آمریکا و ناتو در گوشه های دوردست جهان فراهم کرده است. در این لحظه جدا کردن توده وسیع مردم در غرب از سیاست نظامی هیات حاکمه این کشورها به یک کار هرکولی آگاهگرانه نیاز دارد. این موازنه فکری ممکن است با تحولات جدیدی بسرعت دگرگون شود، اما در این لحظه تز "جدال مدنیت با تروریسم"، کنترل افکار عمومی در غرب را کاملاً در دست سیاستمداران و مدیای غربی گذاشته است.

در قطب مقابل نیز چهارچوب نظری پیچیده و نسبتاً موثری در دفاع از اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی در حال شکل گیری است. کمتر کسی بخود جرات میدهد از بخون کشیده شدن هزاران نفر در این جنایت آشکار دفاع کند. حتی جانوران حاکم بر ایران و افغانستان ناگزیرند کلامشان را تعدیل کنند. دفاع آشکار از اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی پرچم تبلیغاتی این قطب خواهد بود. طرف اسلامی در جنگ تروریستها به یک تبیین و توجیه کارساز اما قدیمی از تروریسم متکی خواهد شد که یک رکن "ضد-امپریالیسم" خرده بورژوازی در جهان سوم و بویژه در خاورمیانه بوده است. ما ۷ سال قبل، در پی موجی از آدمکشی های اسلامی در اسرائیل و مصر و الجزایر، در ستون اول نشریه انترناسیونال صراحتاً این دفاع ارتجاعی از تروریسم را افشاء و محکوم کردیم. بیفایده نیست اگر آن نوشته کوتاه را اینجا نقل کنیم:

" موجی از آدمکشی های اسلامی، خاورمیانه و شمال آفریقا را فرا گرفته است، قربانیان این موج، عادی ترین مردم عادی اند. در مصر و الجزایر اتباع خارجی را اعم از کارگر و توریست و بازنشسته به گلوله میبندند و سر میبرند، صف کودکان دبستانی را با بمب کشتار میکنند، دختران جوانی را که از ازدواج اجباری سر باز زده باشند بخون میکشند. در تل آویو عابران بیخبر را از کودک و پیر و جوان در خیابان و اتوبوس به قتل میسرانند. و قهرمانانه، از اسرائیل تا الجزایر، به بشریت متحیر اطمینان خاطر میدهند که این "مبارزه مسلحانه" ادامه خواهد یافت.

زمانی بود که چپ سنتی و "ضد امپریالیست" خشونت های کور و تروریسم عنان گسیخته جریانات جهان سومی و ضد غربی را اگر نه به دیده تحسین، لااقل به دیده اغماض مینگریست. ظلمی که به ملت های محروم و خلق های تحت ستم روا داشته میشد به زعم اینان این تروریسم را بعنوان عکس العملی مشروع توجیه میکرد. تروریسم گروه های فلسطینی، جریانات مسلمان و یا ارتش جمهوریخواه ایرلند، که قربانیانشان را بطرز روزافزونی مردم بیدفاع و بی خبر غیر نظامی تشکیل میدادند، نمونه های برجسته این تروریسم "مجاز" در دوره های قبل بودند. تروریسمی که ظاهراً به ظلم های گذشته و حال پاسخ میداد، تروریسمی که ظاهراً در عکس العمل به خشونت و سیاست های ضد انسانی دولتها و قدرتهای سرکوبگر پیدار شده بود. جالب اینجاست که دولت اسرائیل نیز در طول سالها دقیقاً با عین همین استدلال، یعنی با استناد و نسل کشی های غیر قابل توصیف فاشیسم هیتلری و جریانات ضد یهود در کشورهای مختلف علیه مردم یهود، سرکوب خشن مردم محروم فلسطین و کشتار هرروزه جوانان فلسطینی را توجیه کرده است.

این نوع استدلال، و تروریسم کوری که به استناد به آن در خاورمیانه، چه از طرف سازمانهای عرب و فلسطینی و چه از طرف دولت اسرائیل، جریان یافته است، همواره از نظر کمونیسم و طبقه کارگر ورشکسته و محکوم بوده و هست. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مصائب هولناکی که در قرن اخیر بر مردم یهود رفته است با سرکوبگری ها و جنایات دولت راست افراطی در اسرائیل علیه فلسطینیان وجود نداشته و ندارد. کوچکترین ارتباط واقعی و مشروعی میان مشقاتی که مردم محروم فلسطین کشیده اند با تروریسم سازمانهای منتسب به این مردم، اعم از اسلامی و غیر اسلامی، وجود نداشته و ندارد. این سوء استفاده و سرمایه ساختن جریانات و جناح های بورژوازی، اعم از دولتی و غیر دولتی، از مصائب مردم محروم است. محکوم کردن و از میدان بدر کردن این تروریسم توسط طبقه کارگر بویژه در کشورهای منطقه یک شرط حیاتی قرار گرفتن کارگر در راس مبارزه

اجتماعی برای پایان دادن به این مصائب است.

موج جدید آدمکشی اسلامی، بخصوص در شمال آفریقا، دیگر ظاهرا حتی از این قبیل توجیهات سیاسی هم بی نیاز است. یک عمامه و یک تفنگ تمام چیزی است که برای شروع این جهاد کثیف علیه انسانیت کفایت میکند. این گانگستریسم اسلامی است و سرمنشاء آن رژیم حاکم در ایران است. تکلیف این جریان نیز در ایران یکسره خواهد شد." (م. حکمت، انترناسیونال ۱۶ نوامبر ۱۹۹۴)

با بالا گرفتن این کشمکش و بویژه با حمله محتمل ارتش آمریکا و متحدینش به افغانستان، "دفاع ضد امپریالیستی" از جریان اسلامی و حتی توجیه اقدامات تروریستی آن با استناد به جنایات و سرکوبگری های آمریکا و اسرائیل میتواند بار دیگر در میان مردم و احزاب سیاسی خاورمیانه و همینطور در میان بخشهایی از چپ رادیکال سنتی و روشنفکری جوامع غربی جا باز کند. پناهگاه عقیدتی اصلی گانگستریسم و ارتجاع اسلامی در این جنگ قدرت، نه شعارهای پوسیده و آشکارا ضد بشری مذهبی و اسلامی، بلکه این به اصطلاح "ضد امپریالیسم" ملی-مذهبی و خرده بورژوازی خواهد بود.

هیچ جنبش مردمی در برابر جنگ تروریستها نمیتواند بدون افشاء کردن و در هم شکستن این چهارچوبهای عقیدتی و پروپاگاندا جنگی ریاکارانه در هر دوسوی این جدال ارتجاعی موفق شود.

جدال بر سر چیست

این از هر دو سو یک جنگ قدرت است. تروریسم یک واقعیت این کشمکش هست، اما این جدال، و جنگی که میروند شعله ور شود، بر سر تروریسم نیست. همه میدانند که ورود آمریکا به افغانستان و حتی دستگیری بن لادن سر سوزنی کمپین تروریستی ای را که از سوی جریان اسلامی غرب را تهدید میکند کاهش نخواهد داد و امنیت بیشتری برای ساکنین اروپا و آمریکا ببار نیآورد. برعکس، حتی خطر را تشدید میکند. مساله فلسطین آن قلمرویی است که آمریکا و جنبش اسلامی مستقیما با هم رو در رو میشوند. اما این جدال به معنی اخص کلمه بر سر حل و فصل مساله فلسطین نیز نیست. سیاست اعلام شده آمریکا، یعنی یک جنگ نظامی "وسیع، ادامه دار و همه جانبه" آشکارا بر حدت هردو مساله، مساله فلسطین و مساله تروریسم اسلامی، می افزاید. نه فقط این، بلکه جنگ داخلی احتمالی در پاکستان با عواقب بسیار زیر و روکننده در منطقه و در سطح جهانی، و بحرانهای عمیق حکومتی در کشورهای فعلا بظاهر باثبات خاورمیانه، میتواند از نتایج مقدماتی این سیاست نظامی باشد. این را خودشان بخوبی میدانند. اما برای آمریکا، مساله اصلی در این میان تثبیت و گسترش هژمونی و سلطه سیاسی و نظامی اش بر جهان بعنوان تنها ابرقدرت است. حل مساله فلسطین یا مبارزه با تروریسم اسلامی هدف این سیاست نیست. تحکیم و گسترش موقعیت جهانی آمریکا، در متن فشارها و نیز فرصتهایی که جنایت ۱۱ سپتامبر ایجاد کرده است هدف اصلی این سیاست است.

برای اسلاميون نیز این یک جنگ قدرت است. نه مشقات مردم فلسطین، و نه ظلمهای تاریخی غرب به شرق، منشاء این تروریسم نیست. جریان اسلامی برای بقاء و حفظ موقعیت رو به افول خود و نهایتا برای گسترش موقعیت خود در ساختار قدرت بورژوازی در خاورمیانه تلاش میکند. تروریسم و دشمنی کور با هرچه رنگی از غرب و غربگرایی دارد سرمایه سیاسی اینها در جامعه و در میان مردمی است که آمریکا و اسرائیل را

بدرست بعنوان عاملین اصلی بیحقوقی و محرومیت‌های خود می‌شناسد. صلح در خاورمیانه، تشکیل کشور فلسطین، تخفیف مشقات ملی و قومی و رفع تبعیضاتی که بر مردم فلسطین روا داشته می‌شود، ناقوس مرگ جنبش اسلامی در خاورمیانه را به صدا در می‌آورد. تروریسم ابزار اصلی جریان اسلامی برای عمیق تر کردن شکاف های ملی و قومی و مذهبی در خاورمیانه و زنده نگاهداشتن این کشمکش بعنوان سرمایه سیاسی و منشاء قدرتگیری خویش است. اسلامیست ها، علیرغم فشار نظامی ای که از جانب آمریکا بر آنها وارد خواهد شد به استقبال این مواجهه خواهند رفت.

برای شکل دادن یک جنبش مردمی مستقل در برابر این تقابل بیسابقه و مرگبار قطبهای نظامی و تروریستی بین المللی، باید حقایق این تحولات را از پس تبلیغات جنگی و توجیحات ورودگاههای متخاصم بیرون کشید و به میان مردم برد. این رویداد و سیاستی که آمریکا در پیش گرفته است، عواقب جهانی و منطقه ای مهمی دارد. سیمای سیاسی و فکری جهان را دستخوش تغییرات عمیقی میکند. سیاست در ایران از این تحولات بشدت تاثیر میپذیرد. لازم است به گره گاههای اصلی در این تحولات و رئوس یک سیاست اصولی کمونیستی پردازیم.

(ادامه دارد)